



جنبش کارگری ایران: وضعیت کلی و گرایش های رایج

دور جدیدی از بحث و جدل بر سر خصوصیات و نقش جنبش کارگری ایران در میان عناصر و گروه هایی که چپ و سوسیالیست خوانده می شوند، آغاز شده است. در این جدل، عملکرد کمیته های گوناگون و نیز تشکل های مستقل سندیکایی زیر ذره بین قرار گرفته است. اگر چند سال پیش، گروه ها و یا عناصر چپ اختلاف نظرهای شان با نحوه عمل تشکل های موجود و سیاست رهبران شان را مسکوت می گذاشتند و دهان را فقط برای تحسین و ستایش از آن ها باز می کردند، حالا شمشیر انتقاد را بیرحمانه بالای سر می چرخانند. چه عواملی باعث این **تغییر** رویه شده است؟ چه **روحیه** و **انگیزه ای** پشت جدل های امروز قرار دارد؟ مهم تر اینکه، مبارزه نظری و سیاسی کنونی باید **چه سمت** و **سویی** اتخاذ کند و به چه پرسش هایی پاسخ بگوید تا گرهی از کار باز کند و در خدمت به پیشروی و تکامل جنبش طبقه کارگر قرار بگیرد؟

آنچه پیش رو دارید نخستین بخش از مجموعه ای است که به شکل فشرده به پرسش های بالا می پردازد. تلاش ما اینست که هر بخش در عین پیوستگی با بخش های دیگر، تا حدی خصلت مستقل هم داشته باشد. بر همین مبنا از همه رفقا و دوستان علاقمند به اظهار نظر و مطرح کردن دیدگاه های نقادانه خود در مورد این مجموعه دعوت می کنیم که منتظر انتشار همه بخش ها نشوند و نظرات خود را بر سر هر بخش در **دسترس** ما قرار دهند.

بخش پنجم:

اصول فراموش شده و راه برون رفت

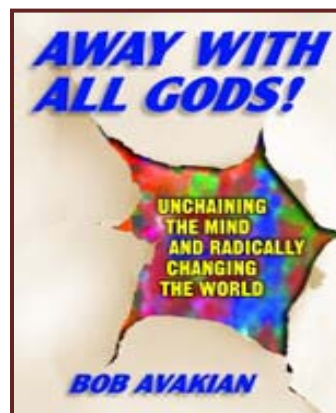
سوالی که امروز در برابر فعالان چپ و همه کسانی که خود را مدافع طبقه کارگر می دانند قرار دارد این است که برای شکستن دور **باطل** و ایجاد یک **تحول** تعیین کننده در جنبش چپ و کارگری ایران **چه باید** کرد. **عدم** پاسخگویی **صحیح** و **عملی** به این سوال، به گسترش و پا سفت کردن **تجدید نظر طلبی** و **انحلال طلبی** می انجامد. به همین علت است که اینک در بین «کارگريست ها» (یعنی کسانی که نگاهشان بیشتر از اینکه به **طبقه کارگر** و **اهداف** و **منافع اساسی** و **درازمدت** طبقه **جهانی** و دورنمای **انقلابی** طبقاتی دوخته شده باشد متوجه **فرد** کارگر و **منافع روزمره** و **کوتاه مدت** اوست) ابهام و تردید نسبت به جایگاه طبقه کارگر در جامعه سرمایه داری و حتی در مورد **مفهوم** طبقه کارگر شیوع پیدا می کند. نظریاتی که **نافی** نقش محوری طبقه کارگر در امر دگرگونی انقلابی اند و از «**اشباع شدن**» نقش تاریخی طبقه کارگر یا از ایجاد پدیده نوینی تحت عنوان «**توده انبوه**» به جای طبقه کارگر در دنیای **گلوبالیزه** می گویند، رفته رفته در بین کسانی که تا دیروز به **سبیل مرد کارگر صنعتی عضلانی** قسم می خوردند هوادار پیدا می کنند. **نتیجه** دیگر، **نومید** شدن فعالان چپ از جنبش کارگری و از کارگران در جوامع تحت سلطه و عقب مانده ای نظیر ایران و جست و جوی «جنبش کارگری واقعی» در اعتصاب ها و اعتراض های در حال رشد کارگران متشکل در اتحادیه های کارگری اروپا است. به همین علت است که مثلاً **اعتصاب عمومی** اخیر فرانسه در نظر بعضی از چپ های ایران تا سطح **کمون پاریس** ارتقاء مقام پیدا کرد و ستایش شد. و بالاخره این وضعیت **حاصل** دیگری هم دارد: اتکاء بیشتر به آراء و الطاف مجامع و تشکل های بین المللی به اصطلاح کارگری. این ها **نهادهایی** هستند که در واقع از طریق فشار بر سیاست دولت های مختلف در قبال کارگران و همزمان اعمال نفوذ در جنبش های کارگری، منافع سیاسی و اقتصادی **بورژوازی غرب** را دنبال می کنند.

این گرایش ها و نقطه نظرات، **مدعیان** سوسیالیسم و کمونیسم را هر چه بیشتر از وظیفه سازماندهی انقلاب اجتماعی و استراتژی کسب قهرآمیز قدرت سیاسی، **دور** می کند. ما به هیچ **وجه** معتقد نیستیم که برای خروج از این بن بست، الگو و نسخه ای **ساده** در دست است. انحراف ها و مشکلات سیاسی و ایدئولوژیک و تشکیلاتی که امروز به صورت یک **معضل مشترک** خودنمایی می کنند، **پدیده هایی** سطحی و یک شبه نیستند بلکه **ریشه** در بیش از یک قرن مبارزه **طبقاتی بین المللی** دارند. گسستن از آن ها نیز در گرو باز نگری **عمیق** و ماتریالیستی دیالکتیکی سیاست ها و عملکردهای **دیرینه** است. **نمی شود** از اکونومیسم و رفرمیسم و قانون گرایی گسست کرد اما به آموزه ها و سنن نادرست و تجارب منفی در تاریخ جنبش بین المللی کمونیستی و کارگری نپرداخت. **نمی توان** از خطاهای گذشتگان جمع بندی همه جانبه نکرد. به علاوه، ما **نیازمند** ارائه یک تصویر عینی و یک تحلیل صحیح از دامنه و ترکیب طبقه کارگر در **شرایط کنونی** (ایران و دنیا) هستیم. ما نیاز داریم فعالانه درگیر مباحثی شویم که بر سر مفهوم و نقش و ظرفیت طبقه کارگر در پرتو تغییرات واقعی در نظام جهانی سرمایه داری امپریالیستی به راه افتاده است.

در مسیر انجام این کارها، مدافعان و نمایندگان منافع طبقه کارگر نیاز دارند که **جوهر** اساسی نگرش و سیاستی که **لنین** در «چه باید کرد» جلو گذاشت و بعدها زیر خروارها اکونومیسم و رفرمیسم و روزیونیسم **مدفون** شد را از زیر **آوار** بیرون بیاورند. یعنی **رابطه** میان آگاهی انقلابی طبقاتی و جنبش خودانگیخته را به درستی **درک** کنند و نقش **حزب** رهبری کننده پیشاهنگ و ارتباط متقابلش با کنشگری **آگاهانه** و ابتکار **عمل** و **خلاقیت** توده ها را به روشنی ببینند. این **جنبه** اساسی «چه باید کرد» لنین است که مدت هاست نیروهای چپ از آن **دست** شسته اند، یا با برداشتی ترسکیستی، اهمیت و صحت تزها و رهنمودهای «چه باید کرد» را تنها به مسائل تشکیلاتی «یک حزب منضبط و آهنین و نقشه مند» **محدود** کرده اند. در عین حال، ما باید آموزه ها و تزهاها «چه باید کرد» را در پرتو **تعمیق** تئوری های مارکسیستی و **تجارب** انباشت شده جنبش بین المللی **کمونیستی**، **غنا** بخشیم و تکامل دهیم. این جنبش به ویژه در جریان انقلاب چین و دوران ساختمان سوسیالیسم و انقلاب فرهنگی تحت رهبری مائو سرشار از تجارب و نظریات ارزشمندی است که اگر به طور ماتریالیستی دیالکتیکی مورد **جمع بندی** و **سنن** قرار بگیرند، افق های **نوینی** در برابر ما می گشایند و نگرش و سیاست های تشکیلاتی به **مراتب** پیشروتر و کارآمدتری را نسبت به **دوران** لنین و مائو در **اختیار** جنبش انقلابی قرار می دهند. با چنین جمع بندی و سنن می توان به درک عمیق تری از رابطه میان **ایجاد** یک هسته رهبری کننده مستحکم و به کار گیری **انعطاف** بسیار، خواه در چارچوب یک حزب انقلابی، خواه در سطح یک **جبهه متحد**، و یا بعد از **کسب قدرت** در دل یک **دولت انقلابی** و در **جریان** ساختمان سوسیالیسم، دست پیدا کرد. از این طریق است که می توان **مفهوم** سانترالیسم دمکراتیک در تشکیلات را **روشن تر** کرد و درک صحیح تری از مفهوم تشکیلات حزبی و سایر تشکل های مورد نیاز در پیشبرد انقلاب به دست آورد. بر مبنای همین جمع بندی و سنن است که می توان اهمیت و ضرورت و امکان حرکت خلاف جریان توسط عنصر آگاه انقلابی، زمانی که در **اقلیت** و یا در **موضع ضعیف** قرار می گیرد، را دریافت. این نکته به ویژه در شرایط کنونی که شاهد حملات ضد **کمونیستی** و جولان دادن ها و مغز شویی **نیروهای** بورژوازی و **رقابت** ارتجاع بین المللی در حیطه های سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی هستیم، اهمیتی بیش از پیش می یابد.

با درود.

متنی که می خوانید بخشی از کتاب «**رهایی از چنگال همه خدایان**» اثر باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا است. نقطه تمرکز این کتاب اگر چه عمدتاً تشریح و نقد باورها و ارزش های مسیحیت به مثابه شکل و قالب **ایدئولوژی مسلط** بر جامعه آمریکا است، اما همانطور که در نوشته زیر خواهید دید شباهت نزدیکی بین **توجیهات** و **تبلیغات ارتجاعی** طبقه حاکمه آمریکا با مستبدان مذهبی حاکم بر ایران وجود دارد. در **آینده تلاش** خواهیم کرد بخش های دیگری از این اثر را در اختیار مخاطبان خود قرار دهیم.



تکامل، روش علمی و تاریک اندیشی دینی

یکی از راه های عمده ای که دین نقش «ناپلئونی» اش* را برای طبقات حاکمه استثمارگر و ستمکار بازی می کند حفاظت از یک اسطوره متحد کننده است. این اسطوره که در خدمت طبقات حاکمه قرار دارد، علل و منشاء واقعی پدیده های طبیعی و اجتماعی و مینا و امکان تغییر ریشه ای را پنهان می کند و مانع شناخت مردم از آن ها می شود. امروز یکی از برجسته ترین جلوه های این امر را مشخصاً در آمریکا، در ارتباط با واقعیت علمی تکامل می بینیم. بسیاری از مردم آمریکا نمی دانند یا قبول ندارند که **تکامل یک واقعیت علمی است**. البته این مساله را می توان یک کیفرخواست جدی دیگر علیه نظام آموزشی آمریکا به حساب آورد. این مساله به ویژه در بین تهیدستان و ستمدیدگان قابل مشاهده است. بسیاری از آنان حتی نمی دانند که تئوری تکامل چیست. به جای اینکه تئوری تکامل به آنان آموخته شود، مغزشان را از قصه ها و افسانه های خلقت آنگونه که در انجیل آمده، پر می کنند و دیدگاه نادرستی از تاریخ طبیعی و تاریخ جامعه بشری به آنان ارائه می دهند.

حقیقت اینست که از مدت ها پیش، تئوری تکامل در محافل علمی، در بین اکثریت افرادی که در علوم تخصص دارند و علم حرفه آنان است، به یک مساله **بدیهی** تبدیل شده است و به هیچ وجه یک مقوله مورد مشاجره و اختلاف نیست. این امر به ویژه در مورد دانشمندان **زیست شناس** صدق می کند. به علاوه، **تئوری تکامل** در دنیای امروز **شالوده کل** علوم است که بدون آن، علمی در کار نخواهد بود. اما بیشتر مردم حتی این را هم نمی دانند. آنان را در جهل نگاه داشته اند و از این راه مورد سوء استفاده قرارشان می دهند. از این جهل استفاده می کنند تا مردم علیه منافع خودشان عمل کنند. بدین طریق مردم را از فهم دنیا، و در نتیجه، از توانایی تغییر دنیا، محروم می کنند. مردم را از فهم شرایطی که در آن به سر می برند و آنچه که می توان در این مورد انجام داد دور نگاه می دارند.

اگر در جامعه شاهد مشاجره بر سر تئوری تکامل و یا جهل نسبت به آن هستیم، علت آن ست که **بنیادگرایان مذهبی** با حمایت نیروهای قدرتمندی از درون طبقه حاکمه، **عامدانه** چنین مشاجره و جهلی را ایجاد و تشویق و تقویت کرده اند. اگر چه در زیست

شناسی و به طور کلی در علوم، تئوری تکامل یک **واقعیت مسلم** و کاملاً جا افتاده محسوب می شود اما جرج دبلیو بوش اصرار دارد که «پرونده اینکه خداوند چگونه حیات را آفرید کماکان باز است». او امر تدریس تئوری تکامل را با تبلیغ اینکه نظریه «طراحی هوشمند»** را هم باید در کلاس های علوم درس داد، تضعیف می کند. این در حالی است که نظریه «طراحی هوشمند» هیچ پایه علمی ندارد. خب، می شود گفت که پرونده دیگری هم کماکان باز است: اینکه جرج بوش از عقل سلیم بهره مند است یا خیر؟! اما این علت اصلی تبلیغ عامدانه جهل و اراجیف خرافی توسط جرج بوش نیست. البته شماری از فاشیست های مذهبی ممکنست واقعا به نوعی مطلق گرایی انجیلی و ضدیت نامعقول با روشنگری اعتقاد داشته باشند و بوش هم می تواند یکی از آنان باشد، اما واقعیت اساسی تری در میان است: بخش های قدرتمندی از طبقه حاکمه به این باور رسیده اند که یک جهانی بینی این چنینی می تواند یک نیروی ایدئولوژیک قوی منسجم کننده در اختیارشان قرار بدهد. ضرورت این مساله به ویژه در اوضاع کنونی مطرح است. اینک اجبار به برقراری سلطه جهانی و امپراتوری بلامنازع و بی رقیب آمریکا و به همراه آن، تغییرات ریشه ای در خود آمریکا، همه چیز را در مخاطره قرار داده است. پیشاپیش همه چیز از هم گسیخته است و احتمال بروز ابعاد گسترده تری از هرج و مرج و خیزش وجود دارد.

به همین علت، کارزار همه جانبه بی امانی به راه انداخته شده است که هدف از آن نه فقط ترویج دین به طور کلی، بلکه به ویژه ترویج بنیادگرایی فاشیستی مسیحی است. نه فقط ترویج این نوع بنیادگرایی مسیحی در صفوف ارتش آمریکا مجاز است بلکه به ویژه در بین افسران ارتش تبلیغ هم می شود. به همین علت، ژنرال جری بویکین می تواند مدعی شود که خدای ما خدای واقعی است و خدای اسلام خدای دروغین؛ بنابراین جنگ در عراق کاری موجه و محقانه است. این ژنرال آمریکایی نه فقط می تواند چنین ادعای بکند بلکه بعد از این کار، ترفیع هم می گیرد. بر همین مبنا، جرج بوش هم می تواند در دور دوم ریاست جمهوری اش رای مردم را نیارود اما «خداوند او را برگزیند» و به کاخ سفید بفرستد. همان ژنرال آمریکایی اعلام کرده بود که: «نبردی که درگیر آنیم یک نبرد روحانی است. شیطان می خواهد این ملت را نابود کند. او می خواهد ما را که یک ارتش مسیحی هستیم نابود کند.»

واقعیت اینست که **اصرار** بر تفسیر مو به مو و مطلق گرایانه از انجیل یا قرآن، و یا متون و سنت های هر یک از ادیان اصلی دنیا، فقط می تواند به **تقویت** و تحمیل وحشتناک ترین شکل های **ستم** و **عذاب** بینجامد. یک نفر بعد از خواندن بعضی از نوشته های من در باره دین، برایم یک برچسب فرستاده که معمولا پشت ماشین نصب می کنند. واقعا از این برچسب خوشم می آید. روی آن چنین نوشته شده: «**دورانی که دین بر دنیا حاکم بود را اعصار تاریکی نام نهادند.**» کسانی که بالاتر در موردشان صحبت کردم نمایندگان آن دورانند. آنان بینش و ارزش هایی را تجسم می بخشند و در پی تحمیلش هستند که مشخصه «**اعصار تاریک**» است. اما آنان این کار را در خدمت یک شکل به اصطلاح مدرن از استثمار و سلطه و غارت انجام می دهند که سرمایه داری - امپریالیسم نام دارد و صاحب به روز ترین زرادخانه و تسلیحات مدرن نظامی است....

** اشاره ای است به استفاده ماکیاولیستی ناپلئون بناپارت از دین برای حفظ سلطه دولت طبقه بورژوازی بر توده های مردم. ناپلئون اول با اینکه خود اعتقاد و باور مذهبی سفت و سختی نداشت به زبردستان خود توصیه می کرد که از حره مسیحیت برای برقراری و تحکیم پیوند حاکمان و محکومان استفاده کنند.*

*** منظور از «طراحی هوشمند»، نظریه آفرینش کائنات و حیات توسط یک نیروی قادر هوشمند (یک خدا) بر مبنای یک هدف و طرح از پیش تعیین شده است. این طرز تلقی از حیات و کائنات با واقعیات اثبات شده و تجارب علمی نوع بشر در تضاد است و مبنای علمی ندارد.*

فصل های مختلف کتاب

بخش اول: خدا از کجا آمد ... کی گفته ما نیاز به خدا داریم؟

" خدا روش های اسرار آمیز خودش را دارد!"

یک خدای بیرحم و واقعا هیولا صفت

انجیل تحت الفظی خوفناک است

بنیادگرایان مسیحی، فاشیستهای مسیحی

مذهب و طبقات حاکمه ستمگر

نگاهی حقیقی به مسیح

ده فرمان چیست؟

عهد جدید را نمی توان از عهد قدیم جدا کرد

مسیحیت بنیادگرا و مسیحیت "بوفه سالاد"

✓ **تکامل، روش علمی و تاریک اندیشی دینی**

اگر خدا نیست پس چرا مردم به آن اعتقاد دارند؟

چرا مردم به خدایان گوناگون اعتقاد دارند؟

بخش دوم: مسیحیت، یهودیت، و اسلام، سد راه آینده

تکامل تاریخی و نقش مسیحیت: دکترین ها و انگیزه قدرت

مسیحیت به مثابه یک مذهب جدید: نقش مرکزی پُل و نفوذ او

راز زدائی از مسیح و مسیحیت

اسلام بهتر (یا بدتر) از مسیحیت نیست

بنیادگرایی مذهبی، امپریالیسم و "جنگ علیه ترور"

چرا بنیادگرایی مذهبی در حال رشد است؟

طرد "نخوت تنگ نظرانه" روشنگری

رشد مذهب و بنیادگرایی مذهبی: تجلی غریب یک تضاد اساسی

بخش سوم: مذهب- یک زنجیر بسیار بسیار سنگین

مذهب، پدرسالاری، مردسالاری و ستم جنسیتی

منطقه انجیل پرستان آمریکا، منطقه به دار کشیدن سیاهان: برده داری، سفید سالاری و مذهب در آمریکا

فاشیسم مسیحی و ژنوسید

مذهب، بنیادگرایی و روحیه تسلیم و عبودیت

بخش چهارم: خدا موجود نیست- به سوی کسب رهائی بدون کمک خدایان

"دست چپ خدا" و راستگرایان

مبارزه برای رهایی

اسطوره ی "نقش مثبت اسطوره ی مذهبی"

خرد "به ما خیانت" نکرده است- خرد مطلقا ضروری است- اندیشه، به تنهایی، کافی نیست

"ایمان" مذهبی را همان که هست بنامیم: یک چیز غیر عقلانی

خدا نیست- و دلیل خوبی برای اعتقاد به آن وجود ندارد

مذهب به مثابه افیون مردم - و سدی در مقابل رهایی

طبیعت بشر تغییر پذیر است - رهائی بدون خدایان

تا هفته ای دیگر...

جمعی از فعالین کارگری(جافک)

دی ماه 1389 kargaranfa@gmail.com jafk1384.blogspot.com